

Contextology in the Contemporary Principles of Jurisprudence

Reza Esfandiyari (Islami)*

(Received on: 2020-04-25; Accepted on: 2020-12-05)

Abstract

Context in all its forms has an undeniable effect on the formation of the verbal signification of narrated sources. However, considering the definition of context, its separation from what it belongs to and the types of context, the quality of the effect is debatable. In the works of Usuli scholars from different denominations, general criteria can be reached in recognizing the context from what it belongs to. And in dividing the context, two different ways of classification and quality of its effect should be considered. In the traditional classification of the science of the principles of jurisprudence, which has evolved in Shiism, there are seven divisions, most of which are related to the type of context, but in another classification proposed by Sunni scholars, it is divided into five types based on the quality of their effects on the signification of what context belongs to. The result of this comparative study is to help complete contextology, which requires two types of discussion; the discussion of the nature and type of context, and the discussion of the quality of its involvement in signification. Thus, in the end, a clear demarcation can be made between ambiguousness and unambiguousness, and some aspects of the theory of text interpretation by Usuli scholars can be clarified.

Keywords: Contextology, Contexts, Contextuality, Types of Context.

* Associate Professor, Department of Sciences related to Jurisprudence, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran, r.eslami1395@chmail.ir.

پژوهش نامه مذاهب اسلامی

«مقاله پژوهشی»

سال هشتم، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۴۳۳-۴۵۶

قرینه‌شناسی در اصول فقه مقارن

رضا اسفندیاری (اسلامی)*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۶]

چکیده

قرائن به جمیع اقسامش تأثیری انکارناپذیر در شکل‌گیری ظهور لفظی منابع نقلی دارد، ولی چگونگی این تأثیر با توجه به تعریف قرینه و تفکیک آن از ذوالقرینه و با توجه به اقسام قرائن محل بحث است. در آثار اصولیان از مذاهب مختلف به ضابطه‌ای کلی در شناخت قرینه از ذوالقرینه می‌توان رسید و در تقسیم قرائن، به دو مسیر مختلف برای دسته‌بندی قرائن و نحوه تأثیر آنها باید توجه کرد. در دسته‌بندی سنتی علم اصول، که در اصول فقه شیعه تکامل یافته است، هفت نوع تقسیم وجود دارد که بیشتر آنها ناظر به جنس قرینه است، ولی در دسته‌بندی دیگری که محققان اهل سنت مطرح کرده‌اند قرائن بر اساس نحوه تأثیر در دلالت ذوالقرینه به پنج قسم تقسیم شده‌اند. نتیجه این گونه مطالعه تطبیقی آن است که بحث قرینه‌شناسی تکمیل شود و این نیازمند هر دو گونه بحث است؛ هم بحث از ماهیت و جنس قرینه، و هم بحث از نحوه دخالت آن در دلالت، تا در نهایت بتوان میان اجمال و ظهور، مرزبندی روشنی پدید آورد و ابعادی از نظریه تفسیر متن نزد اصولیان را روشن کرد. در هر دو بحث، تحلیل و بررسی انتقادی دیدگاه‌ها نیز انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: قرینه‌شناسی، قرائن، قرینیت، اقسام قرینه.

* دانشیار گروه دانش‌های وابسته به فقه، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران r.eslami1395@chmail.ir

مقدمه

اهمیت بیان تعریفی برای قرینه، در تفکیک میان قرینه و ذوالقرینه روشن می‌شود و طبعاً باید ملاکی برای این تفکیک جست‌وجو کرد و در پی آن باید از موارد شک در قرینه یا قرینیت سخن گفت. سپس به روش‌های مختلف در تقسیم‌بندی قرائن می‌رسیم و در هر تقسیم‌بندی ملاک خاصی حاکم است؛ البته قرائن، بسیار متعدد و متنوع‌اند.

تقسیم‌های قرائن از لحاظ تأثیر آنها در دلالت لفظی است و نزد اهل سنت به این جهت توجه کافی شده است؛ ولی نزد اصولیان شیعه تأثیر قرائن از لحاظ تبدیل ظهور و انعقاد ظهور ثانوی مهم است؛ بنابراین، در تأثیر قرائن، تفکیکی میان ظهور تصویری و ظهور تصدیقی اول و دوم شده است، چنان‌که به تفاوت میان قرینه متصله و منفصله توجه کرده‌اند. تفصیل این امور به عنوان مقدماتی برای مطرح کردن قواعد مربوط به دلالت‌شناسی قرائن در ادامه مطرح می‌شود.

بررسی تعاریف

برخی از محققان معاصر اهل سنت مهم‌ترین تعاریف‌ها برای قرینه را به شرح زیر گرد آورده و سپس خود تعریفی جدید مطرح کرده‌اند. اما تعاریف اصولیان اهل سنت:

۱. شیرازی در التبصرة: «القرينة اللفظية هي ما يبين معنى اللفظ و يفسره».
۲. رازی در المحصول: «القرينة اللفظية هي ما يدل على ان المراد من الكلام الاول غير ما اشعر به ظاهره».
۳. قرافی در شرح المحصول: «هي الامارة المرشدة للسامع ان المتكلم اراد المجاز».
۴. ابوالحسین بصری در المعتمد: «القرينة السمعية او الشرعية هي بيان نسخ او بيان تخصيص او غيرهما من وجوه المجاز».
۵. تلمسانی در مفتاح الوصول: «القرينة الخارجية هي موافقة احد المعنيين للدليل منفصل من نص او قياس او عمل».
۶. زرقا در المدخل الفقهي العام: «القرينة هي كل امارة تقارن شيئاً خفياً فتدل عليه» (ایمن، ۱۴۳۱: ۳۷-۴۳).
۷. تعریفی که برآوردی از مجموع تعاریف اصولیان است و اجزا و مقومات معنای اصطلاحی نزد مشهور را بیان می‌کند، چنین است: «دلیل یقترن بالنص فیؤثر فی دلالتة او ثبوتة او احکامة او ترجیحة» (همان: ۵۰).

سه رکن اساسی در بیان این تعریف برای قرینه‌بودن لازم است: اول اقتران به نص داشتن، دوم وجود نصی که ذوالقرینه و محل تأثیر و میدان دلالت‌بخشی قرینه است، و سوم تأثیر که چهار گونه متصور است، یعنی تأثیر در دلالت نص، تأثیر در ثبوت نص، تأثیر در نسخ‌شدن یا نشدن نص، و تأثیر در ترجیح نصی بر نص دیگر به هنگام تعارض.

اما دو عنصری که مقوم معنای قرینه‌بودن نیستند، یکی مماثلت است؛ یعنی شرط نیست که قرینه با ذوالقرینه از یک جنس باشند، بلکه می‌توانند با هم متفاوت باشند. مثلاً هر دو دلیل لفظی، یا یکی لفظی و دیگری عقلی و عرفی، باشد و حتی در دلیل لفظی یکی از جنس آیات و دیگری از احادیث معصوم باشد. دومین عنصر نبود صراحت است؛ یعنی شرط نیست که دلالت قرینه به طریق غیرصریح باشد (همان: ۵۱).

از میان اقسام چهارگانه تأثیر، آنچه مربوط به تأثیر قرینه در دلالت نص است، محل بحث محسوب می‌شود. بنابراین قرائن ثبوت نص و قرائن نسخ‌شدن یا نشدن و نیز قرائن ترجیح‌سندی از دایره بحث بیرون است و قرائن دلالت بدون لحاظ تعارض و نیز قرائن ترجیح‌دلالتی پس از وقوع تعارض، که در اصطلاح ما «استظهارات ثانوی» نام گرفته، در محل بحث داخل است. اکنون ارکان ثلاثه دخیل در ماهیت قرینه در تعریف نهایی را بررسی می‌کنیم.

رکن اول در ماهیت قرینه

اقتران میان قرینه و ذوالقرینه را به صورت‌های مختلف تصور کرده‌اند که در اینجا نخست گزارش، و سپس تحلیل و بررسی خواهیم کرد:

اول: اقتران حقیقی در قالب قیده‌های متصل لفظی مثل «رأیت اسداً یرمی»؛

دوم: اقتران حقیقی در قالب همراهی فهم عقلی یا عقلایی یا عرفی با فهم معنای لفظ؛

سوم: اقتران حقیقی در قالب همراهی قرائن حالی، اعم از ظرف زمانی و مکانی متکلم و مخاطب، و حالت آنها یا وضعیت حاکم در زمان صدور لفظ یا فهم معنای لفظ؛

چهارم: اقتران اعتباری عرفی که بر اثر توجه به مثلاً خاص منفصل و لزوم جمع میان دلیل عام و دلیل خاص پدید می‌آید. این نوع اقتران چون مبتنی بر اصل لزوم انسجام میان مقاصد هر شخص عاقل و حکیم است و به سبب قبول یک مبنا پذیرفته شده است، اقتران اعتباری است و عرف عام این نوع اقتران را در مجموع خطابات شخص حکیم، خودش ایجاد می‌کند؛

پنجم: اقتران اعتباری غیرعرفی که به معنای چیدن چند خطاب در کنار هم به صورت مقدمات

یک قیاس و استنتاج از مجموع آنها است.

اعتبار اقتران در اینجا عرفی نیست، بلکه با امعان نظر و در مقام فکر و استدلال چنین اقترانی نزد اشخاص خاص پدید می‌آید، مانند اقتران آیه «و حمله و فصاله ثلاثون شهراً» (احقاف: ۱۵) با آیه «الوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین» (بقره: ۲۳۳) که از اعتبار اقتران آنها با هم نزد مجتهد، کمترین زمان حمل کشف می‌شود (همان: ۷۴).

تحلیل و بررسی رکن اول: دربارهٔ حالت‌های پنج‌گانه سابق باید گفت در سه حالت اول که اقتران ذاتی و حقیقی است، شکی در برقراری رابطهٔ قرینیت نیست و در حالت چهارم اعتبار قرینیت چون عرفی است، همان برای دانشمند اصولی در مقام استظهار کافی است. این نوع استظهار ثانوی است، ولی در حالت پنجم اساساً رابطهٔ قرینیت برقرار نیست؛ بنابراین استظهار لفظی اساساً وجود ندارد، بلکه استنتاج از مجموعهٔ مقدمات است و استنتاج تابع ضوابط خودش است، نه ضوابط استظهار. البته تقسیم‌های دیگری نیز برای اقتران می‌توان فرض کرد؛ مثل اقتران قبلی و اقتران بعدی که در برخی منابع به عنوان قرینهٔ مصاحبه و قرینهٔ مضمونه معرفی شده‌اند (بصری، ۱۴۰۳: ۲۶۳/۱) و برخی محققان از این دو قسم به عنوان قرینهٔ فاعله و قرینهٔ مفعوله یاد کرده‌اند (ایمن، ۱۴۳۱: ۷۵)، ولی این تقسیمات تأثیری در بحث ما ندارد و صرفاً توجه اصولیان متقدم را به نحوهٔ تأثیرگذاری قرینه نشان می‌دهد که شاید برای جویندگان هرمنوتیک نصوص دینی مهم باشد.

رکن دوم در ماهیت قرینه

نص به عنوان میدان عمل قرینه در نظر مجتهد سه گونه تصور شده است:

اول: نص مبتدأ، یعنی نصی که از آغاز و بدون لحاظ نص دیگر برای کشف حکم بدان نظر می‌شود و این خود یا مکتفی به نفس است مثل «حرمت علیکم امهاتکم» (نساء: ۲۳) یا نیازمند به غیر برای بیان حکم است؛ ولی آن سخن دیگر به منزلهٔ قرینه نیست، مثل «اتوا حقه یوم حصاده» (انعام: ۱۴۱) که از آن با کمک نص دیگر که بیان مقدار حق می‌کند، اعم از عشر یا نصف عشر، مقدار واجب زکات فهمیده می‌شود.

دوم: نص قرینه که در نگاه نخست به آن توجه نمی‌شود و همواره در کنار نص دیگر باید لحاظ شود، مثل نصی که بیان خصوص یا بیان شرط یا علت یا بیان دلیل ناسخ می‌کند، همچون نص «لا تقبل صلاةً بغیر طهور» (متقی هندی، ۱۴۱۹: ۲۹۰۰۹/۹) در کنار «اقیموا الصلاة» (بقره: ۴۳).

سوم: نصی که به لحاظی مبتدأ و به لحاظ دیگر قرینه است؛ مثلاً در روایات اهل سنت آمده

است که پیامبر برخی همسرانش را بوسید و سپس بدون آنکه وضوی جدیدی بگیرد به دنبال نماز رفت. این حدیث قرینه است که مراد از لمس در آیه «او لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتميموا» (نساء: ۴۳) جماع است نه مطلق تماس بدن با بدن و باز همین آیه قرینه و بیان شرطیت تیمم برای نصی است که اثبات و جوب نماز می‌کند، مثل «اقیموا الصلاة» (بقره: ۴۳). بنابراین، نص دوم به اعتبار نص اول مبتداً و به اعتبار نص سوم قرینه است. گاه از ترکیب دو نص مبتداً که قرینیت ندارند، حکمی جدید کشف می‌شود که این کشف ثمره ترکیب دو نص و قرینیت اجتماع آنها است. بدین لحاظ هر نص قبل از ترکیب، مبتداً و بعد از انضمام به دیگری، قرینه است؛ همچون ترکیب «و حمله و فصاله ثلاثون شهراً» (احقاف: ۱۵) و «والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» (بقره: ۲۳۳) (ایمن، ۱۴۳۱: ۷۲).

محل تأمل در این تقسیم آن است که تصور کرده‌اند در قرینیت معتبر نیست که نصی به نص دیگر نظر داشته باشد و فهم کامل معنای آن متوقف بر وجود نص دیگر باشد، آنچنان که دلیل حاکم نسبت به دلیل محکوم، حالت نظارت و توقف دارد؛ بنابراین خاص منفصل مثل «اکرم الفقهاء» نسبت به «اکرم العلماء» در صورت قبول تخصیص، قرینیت دارد؛ همچنان که کشف کمترین زمان حمل به سبب قرینیت هر یک از دو آیه نسبت به دیگری است؛ در صورتی که به نظر می‌رسد دست‌کم در مثال دوم هیچ‌گونه قرینیت لفظی وجود ندارد و نوعی لازم غیربیین برای مقدمات وجود دارد که با ترتیب آنها و استنتاج منطقی به دست می‌آید و استدلال چیزی غیر از قرینیت است و هر جا قرینیت وجود دارد، یعنی ظهور عرفی وجود دارد، دیگر نیاز به استدلال منطقی نیست.

رکن سوم در ماهیت قرینه

از آنجا که قرائن اثبات صدور و قرائن نسخ، ربطی به بحث از دلالت‌شناسی و قواعد استظهار ندارد، این دو گونه قرائن را رها می‌کنیم و فقط تأثیر قرائن از لحاظ دلالت اولی و ثانوی بررسی می‌شود. قرائن ترجیح نیز در حد ترجیح دلالتی بررسی خواهد شد. از باب مقدمه می‌توان اشاره کرد که الفاظ از لحاظ وضوح و خفای معنا نزد حنفیان چند دسته‌اند: محکم، مفسر، نص، ظاهر، خفی، مشکل، مجمل و متشابه (بردوی، ۲۰۱۱: ۸۳/۱). این تقسیم‌بندی دستاورد تلاش علمی آنان در دوره‌های خاص و نتیجه نوعی استقرا بوده است که هم‌اکنون نمی‌تواند منطقی و پذیرفتنی باشد. شافعیان نیز تقسیم‌بندی خاص خود را دارند (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۱۹).

اکنون می‌گوییم تأثیر قرائن را باید در خلال نحوه دلالت الفاظ بررسی کرد و گفت قرینه یا سبب استحکام ظهور یا رفع اجمال آن یا سبب روی‌گردانی لفظ از معنای ظاهر می‌شود؛ به تعبیر دیگر، ظهور لفظ با قرینه، یا تأکید یا تضعیف می‌شود و اگر ظهوری نداشته باشد و به درجه اجمال و ابهام برسد، چه در قالب اشتراک لفظی یا معنوی یا دیگر اسباب اجمال، اثر قرینه همان رفع اجمال و به ظهور رساندن یکی از معانی است.

ملاک تشخیص قرینه از ذوالقرینه در ادله لفظی

تعریف جامع و ملاک تشخیص قرینه از ذوالقرینه را پس از استقرای مواردی چند باید به دست آورد:

۱. هر چیزی که به طور مستقل دلالت بر معنا دارد و متوقف بر چیزی نیست، ذوالقرینه است و هر چه متوقف بر دیگری است و دلالت مستقل ندارد، قرینه است؛ بنابراین لفظی که بیان شرط یا تعلیل یا سبب می‌کند، قرینه است، و لفظی که بیان مشروط یا حکم معلل یا مسبب می‌کند، ذوالقرینه است (همان: ۷۱).

۲. هر چیزی که در دلالتش تصرف می‌شود، ذوالقرینه است و هر چیزی که دلالتش سبب تصرف در دیگری است، قرینه محسوب می‌شود؛ بنابراین قرینه نسبت به ذوالقرینه، در ظهور و دلالت قوی‌تر است؛ پس خاص و مقید، قرینه برای تصرف در عام‌اند (آمدی، ۱۴۰۵: ۵۰/۲).

۳. هر جا زبان کلامی زبان تفسیر و نظارت باشد، به طوری که معنای آن بدون وجود سخن دیگر صادق نیاید، آن سخن قرینه است و کلامی که بدان نظر می‌شود، ذوالقرینه است؛ از این رو دلیل حاکم نسبت به دلیل محکوم قرینه است؛ البته نظارت دلیلی نسبت به دلیل دیگر و برقراری رابطه حکومت در نگاهی جامع سه گونه می‌تواند باشد:

الف. آنکه به زبان تفسیر باشد، چه با آوردن ادوات تفسیر مثل «اعنی» و چه بدون وجود آن؛

ب. به زبان تنزیل؛ چنان‌که در مثل «الطواف بالبيت صلاة» گفته می‌شود و

ج. به زبان مناسبات حکم و موضوع؛ چنان‌که درباره لسان ادله نفی حرج نسبت به ادله احکام

اولیه گفته می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷: ۱۶۹/۷).

۴. برخی اصولیان قرینیت عرفی را اعتبار کرده‌اند؛ یعنی فهم عرفی را ملاک تشخیص قرینه از ذوالقرینه دانسته‌اند و در بیان تفصیلات آن اشاره‌ای به اقسام تعارض داشته‌اند، مثل تعارض نص و ظاهر، عام و خاص، مطلق و مقید که در این سه، نص و خاص و مقید عرفی برای بیان مراد از

ظاهر و عام و مطلق‌اند. در این حالات، تقدیم یکی بر دیگری به ملاک اقوانیت در دلالت نیست، بلکه به ملاک قرینیت است. سپس به برقراری رابطه حکومت اشاره کرده‌اند که در تمام صورت‌های آن، زبان تفسیر و نظارت ملاک تقدیم یکی بر دیگری و قرینه بر بیان مراد از دلیل محکوم است (قمی، ۱۴۲۸: ۲۹۲/۱).

۵. هر چیزی که دلالتش به وضع است، ذوالقرینه و هر چیزی که دلالتش به وضع نیست، قرینه است.

اما اصل تفکیک میان قرائن بر این اساس از سخنان برخی اصولیان برداشت می‌شود که دلالت قرینه را دلالت وضعی نمی‌دانند: «صیغ العموم قسماً منها ما يدل على الاستغراق بالوضع ومنها ما يدل عليه لا بالوضع بل بواسطة قرينه» (زرکشی، بی‌تا: ۶۲/۳؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۵: ۷۶) و «دلالة القرينة ليست دلالة وضعية» (فخر رازی، ۱۴۱۸: ۱۳۴/۱) اما این تیمیه دلالت قرینه بر معنای خودش را لحاظ کرده و گفته است قرینه، یا وضع دارد مثل قرائن متصل لفظی، یا وضع ندارد مثل قرائن حالی و مقامی (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۶۸، به نقل از: ابن تیمیه، مجموع الفتاوی: ۱۱۷/۱).

اکنون روشن شد که موضوع بودن یا نبودن قرینه را باید به یکی از دو لحاظ بررسی کرد، یعنی به لحاظ معنای خود قرینه یا به لحاظ معنایی که برای ذوالقرینه پدید می‌آید. در هر صورت این بحث درباره تفکیک لفظ موضوع از لفظ غیر موضوع یا حداکثر دال موضوع از دال غیر موضوع است و در تفکیک میان قرینه و ذوالقرینه کافی نیست؛ چون قرینه بسیار متنوع است، اعم از لفظی یا عقلی، و حالی و مقامی، و نیاز به قرینه نیز مختلف است؛ چه برای رساندن معنای مجازی یا تعیین یکی از معانی در مشترک لفظی.

۶. هر چیزی که در جایگاه ارکان جمله است، ذوالقرینه و هر چه در جایگاه توابع سخن است، قرینه است. این‌گونه تفکیک مربوط به بیشتر موارد است و سرش آن است که نقش توابع تکمیل دلالت است.

میرزای نایینی درباره حمل مطلق بر مقید می‌گوید راجع به اینکه چرا مقید قرینه بر مطلق است، باید گفت با آنکه ضابطه کلی برای تفاوت میان این دو روشن نشده، ولی ملحقات سخن اعم از صفت، حال، تمییز و حتی مفعول‌ها غالباً، بلکه دائماً قرینه بر ارکان سخن یعنی مبتداً، خبر، فعل و فاعل هستند؛ البته در خصوص «مفعول‌به» گاه امر مردد است که کدام قرینه بر دیگری است؛ چنان‌که در «لا تنقض اليقين بالشك» در دوران میان ظهور «اليقين» و ظهور «النقض» دیده می‌شود. همین‌طور در «رأيت اسداً يرمي» ظهور یرمی در رمی به تیر، مقدم بر ظهور اسد در حیوان

مفترس است. گرچه ظهور اول به اطلاق و ظهور دوم به وضع و اقوا از آن است؛ چون اصالة الظهور در «یرمی» حاکم بر اصالة الظهور در «اسد» است؛ چون شک در مراد از «اسد» مسبب از شک در مراد از «یرمی» است و ظهور یرمی رافع ظهور اسد در حیوان درنده است (کاظمی خراسانی، ۱۴۱۷: ۵۷۷).

تحلیل و بررسی ملاک‌های شش‌گانه: ملاک اول و ششم به امر واحدی رجوع دارند و ملاک دوم و سوم نیز به امر واحدی رجوع دارند و ملاک چهارم هر چند درست است ولی از بیان ضابطه قاصر است و مجرد اینکه در جایی فهم عرفی موجود است و در جایی موجود نیست برای ما کافی نیست و ملاک پنجم به لحاظ آنکه قرینه را در برابر وضع قرار می‌دهد مهم است ولی برای تفکیک قرینه از ذوالقرینه در جایی که وضع را نمی‌شناسیم کافی نیست. بنابراین، باید گفت قرینه آن است که در جایگاه ارکان جمله نیست و به همین سبب مستقل در دلالت نیست و اثرش آن است که لسان نظارت دارد و سبب تصرف در دلالت و ذوالقرینه می‌شود. پس میان ملاک اول و ششم با ملاک دوم و سوم می‌توان جمع کرد.

تأسیس اصل به هنگام شک در قرینه یا قرینیت

شک در قرینه بر دو گونه است: اول شک در اصل وجود قرینه و دوم شک در قرینیت موجود. این دو قسم شک با هم جمع نمی‌شوند و چون وجود هر یک در طول نبود دیگری است، در رتبه واحد قرار نمی‌گیرند.

هر دو گونه شک در مواقع ذیل راه پیدا نمی‌کنند:

۱. در جایی که لفظ از قبول قرینه‌ای خاص ابا دارد؛ مانند لفظ عام یا لفظ مطلق که ابای از تخصیص و تقیید دارد و قرینه بر تخصیص و تقیید را نمی‌پذیرد که در اصطلاح گویند عموم و اطلاق آبی است، همچون عموم یا اطلاق «الظلم قبیح»، یعنی هر چه مصداق ظلم باشد قبیح است و لذا اگر از باب دفع افسد به فاسد یا ترجیح اهم بر مهم یا به لحاظ عروض عنوان جدیدی بر موضوع باشد مثل زدن یتیم از روی تأدیب، همه اینها از مصداقیت ظلم بیرون است.

۲. در جایی که فهم عرفی وجود قرینه‌ای خاص را مناسب نداند. مثلاً درباره «اکرم العلماء» احتمال وجود قرینه‌ای برای اشتراط ایمان یا عدالت یا احتمال قرینیت لفظی برای چنین تقییدی عرفاً منتفی نیست؛ ولی احتمال قرینه یا قرینیت بر اشتراط حالت مشی یا حالت تکلم یا رسید وقت ظهر عرفاً منتفی است؛ یعنی عرف می‌گوید وجوب اکرام نمی‌تواند مقید به این قیود باشد، بلکه

تأثیر این قیود در حکم عرفاً منتفی است؛ چون اساساً در معنای لغوی «قرینه» یا «قرینیت»، همراهی و مقارنت نهفته است و این بر وجود سازگاری و مناسبت عرفی میان قرینه با معنای اراده‌شده از ذوالقرینه مبتنی است (فرحی، ۱۴۳۰: ۳۸۹).

از این دو که بگذریم به هنگام شک باید تفاوتی میان شک در وجود قرینه و شک در قرینیت موجود گذاشت. از سوی دیگر، باید تفاوتی میان قرائن متصل و منفصل گذاشت. مشهور اصولیان در قیده‌های متصل به هنگام شک در اصل وجود قرینه، اصالة عدم القرینه را جاری، و ظهور را حجت دانسته‌اند و به هنگام شک در قرینیت موجود گفته‌اند عام، مجمل می‌شود (عبدالساتر، ۱۴۱۷: ۱۷۷/۷).

ممکن است بگوییم در قیده‌های متصل هر دو گونه شک موجب اجمال می‌شوند (همان: ۳۱۹/۹). میرزای نایینی می‌گوید «اصالة الحقيقة عند الشك في قرينة الموجود» حجت نیست (کازمی خراسانی، ۱۴۱۷: ۷۱۸/۴). آخوند خراسانی نیز می‌گوید به نظر عقل، اصلی تحت عنوان اصل عدم قرینیت موجود نداریم (خراسانی، ۱۴۱۳: ۴۳۶/۲ و ۲۲۲/۳). عراقی و خوئی نیز چنین نظر داده‌اند (واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۰۹: ۱۲۰/۱؛ بروجردی، ۱۴۱۷: ۸۸/۳) و البته برخی گفته‌اند مجرد احتمال مجاز را می‌توان فقط با اصالة الحقيقة برداشت (طباطبایی قمی، ۱۳۷۱: ۸۱/۲).

اما در قیود و قرائن منفصل، چون قرینه منفصل معارض حجیت است، پس هنگام شک در قرینیت قید منفصل، این شک اثری نخواهد داشت و به مجرد احتمال وجود معارض از ظهوری که به حجیت رسیده است، دست برنخواهیم داشت (همان: ۸۱).

می‌توانیم از اصل فقدان قرینه به عنوان استصحاب امر عدمی یاد کنیم و بگوییم ظهور لفظی که احتمال وجود قرینه برای آن می‌رود مثل ظهور عام با احتمال قرینه بر تقیید، حجت است، مگر آنکه به وجود قرینه بر تقیید یقین پیدا کنیم (فرحی، ۱۴۳۰: ۳۹۲). در نهایت، تأسیس اصلی به نام اصالة عدم القرینه محل نزاع میان شیخ انصاری و آخوند خراسانی قرار گرفته است. شیخ انصاری همه مصادیق اصالة الحقيقة را به اصالة عدم القرینه؛ یعنی اصل فقدان قرینه بر مجاز باز می‌گرداند و آخوند خراسانی برعکس عمل می‌کند و اصالة عدم القرینه را به اصالة الظهور باز می‌گرداند. تفصیل این نزاع را در جای خود باید جست‌وجو کرد (مظفر، ۱۳۸۳: ۱۵۰/۲).

تقسیم‌بندی قرائن نزد متقدمان اهل سنت

در اینجا چهار تقسیم‌بندی از متقدمان اهل سنت در خور توجه است:

۱. ابوالحسین بصری (متوفای ۴۳۶ ه.ق.)

بصری معتزلی که از سران متکلمان در میان اصولیان است، در بیان تخصیص عام می‌گوید مخصص، یا متصل یا منفصل است، و متصل یا شرط است یا صفت یا غایت یا استثنا، و منفصل یا عقلی است یا سمعی، و سمعی یا دلالت (یعنی کتاب و سنت قطعی و اجماع قطعی) است یا اماره (یعنی خبر واحد و قیاس) (بصری، ۱۴۰۳: ۳۹۳/۱). او در بابتی تحت عنوان «فی ذکر فصول کیفیت الاستدلال علی الاحکام» می‌گوید قرائن یا سبب عدول از ظاهرند یا مکمل ظاهر (همان: ۳۴۲/۲)؛ و قسم دوم یا به حال مخاطب (متکلم) رجوع دارد یا ندارد؛ و قسم دوم یا خطاب دیگر است یا چیزی مثل قیاس است (همان: ۳۴۷). وی در پایان کتابش در بحث از «الکلام فی المفتی والمستفتی» می‌گوید قرائن یا عقلی‌اند یا شرعی، و شرعی همان بیان نسخ یا تخصیص و مانند آنها از وجوه مجاز است یا حال متکلم است که همان حکیم بودن او است (همان: ۳۸۵).

۲. امام الحرمین جوینی (متوفای ۴۷۸ ه.ق.)

جوینی در بحث از دلالت صیغه امر می‌گوید قرائن تأثیرگذار در دلالت صیغه امر یا قرائن مقالی‌اند یا قرائن حالی. او پس از بیان قرائن حالی، از قرائن عقلی سخن گفته است (جوینی، ۱۴۱۸: ۸۷). در جای دیگری تحت عنوان «الصیغ المقیدة بالقرائن» می‌گوید قرائن یا حالی‌اند یا لفظی، و قسم دوم یا استثنا است یا تخصیص. او بعد از بیان اقسام آنها در فصل بعدی از معنای نص، ظاهر، مجمل، متشابه و محکم بحث می‌کند (همان: ۱۳۰). جوینی در جای سوم که از نظریه «عزت نصوص» سخن به میان آورده و استحکام دلالتی اکثر ظهورات را مبنی بر وجود قرآنی دانسته که ظهور ظنی را به سرحد نزدیک به قطع می‌رسانند، آورده است: «استبان للطالب الفطن ان جُلّ ما یحسبه الناس ظواهر معرضة للتأویلات» (فهی نصوص) و قد تكون القرینة اجماعاً او اقتضاء عقل او ما فی معناهما» (همان: ۱۵۰). بنابراین، از مجموع سخنان او چهار گونه قرائن برای دلالت لفظی استخراج می‌شود: قرائن حالی، مقالی، اجماع و عقل.

۳. غزالی (متوفای ۵۰۵ ه.ق.)

غزالی در چگونگی استثمار احکام برای لفظ سه گونه دلالت قرار داده است: دلالت لفظ بر اساس صیغه و ساختار که نام آن را «دلالت منظوم» گذاشته است؛ دلالت لفظ بر اساس محتوا و مفهوم؛ و دلالت لفظ بر اساس معقول که همان قیاس است (غزالی، ۱۴۱۷: ۲۲۲). او سپس در فصل

ششم از همین مبحث تحت عنوان «فی طریق فهم المراد من الخطاب» می‌گوید در خطابات شرعی برای فهم مراد شارع، تقدم معرفت به وضع لغت لازم است و خطاب اگر نصی باشد که احتمال معنای دیگر در آن راه نداشته باشد، همان معرفت لغت برای کشف مراد کافی است؛ ولی اگر احتمال راه پیدا کند، کشف مراد به انضمام قرائن ممکن است و قرینه یا لفظ مکشوف است، چنان‌که در آیه «و اتوا حقه يوم حصاده» (انعام: ۱۴۱) بیان شده که حق همان عُشر است یا آنکه قرینه دلیل عقل است، چنان‌که در تفسیر آیه «والسماوات مطويات بيمينه» (زمر: ۶۷) و تفسیر حدیث «قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن» به کار می‌آید یا قرینه چیزی از احوال است، اعم از اشارات، امور، حرکات، سوابق، لواحق و امور دیگر که مخاطب می‌بیند و هر معنایی که برایش لفظ موضوع معینی نباشد، ناچار از قرائن باید فهمیده شود؛ چنان‌که به ادعای برخی لفظ معینی برای عموم و استغراق نیست و این معنا از قرائن فهمیده می‌شود (غزالی، ۱۴۱۷: ۲۲۹).

۴. سیف‌الدین آمدی (متوفای ۶۳۱ ه.ق.)

آمدی دلالت‌های لفظی را به منظوم و غیر منظوم تقسیم کرده است. او در قسم اول از دلالت امر و نهی، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین بحث می‌کند و در قسم دوم از مانند دلالت اقتضا، تشبیه، اشاره و ایما و از دلالت مفهوم سخن می‌گوید. او سپس در بحث از تخصیص عموم از انواع مخصص متصل و منفصل یاد می‌کند، بدون آنکه نام قرینه را بیان کند. او مخصص متصل را استثنا، شرط، صفت و غایت می‌داند و مخصص منفصل را به ترتیب تحت عناوینی همچون «دلیل عقلی»، «دلیل مستقلى از کتاب، سنت، اجماع»، مفهوم «دلیل لفظی مستقل»، فعل رسول خدا (ص) و تقریر او می‌آورد و درباره آن بحث می‌کند (آمدی، ۱۴۰۵: ۵۲/۲). آمدی در بحث از ظاهر و تأویل آن می‌گوید دلیلی که صارف لفظ از ظهورش است، باید ظهور خودش قوی‌تر از ظهور آن لفظ باشد؛ ولی اشاره‌ای به اقسام دلیل صارف ندارد (همان: ۱۹۱/۱-۵۳۲).

تقسیم‌بندی مختار برخی محققان معاصر از اهل سنت

لفظ یا خود به خود دلالتش واضح است (متضح الدلالة بنفسه) و این قسم یا دلالتش قطعی است که «نص» نامیده می‌شود، یا دلالتش ظنی است که «ظاهر» نامیده می‌شود. قسم دوم یا به سبب غیر از خفا درمی‌آید و معنایش وضوح می‌یابد (غیر المتضح بنفسه بل بغیره) که «مجمل» نامیده می‌شود یا به سبب غیر نیز وضوح نمی‌یابد که «متشابه» نامیده می‌شود که علم آن نزد خدا

است و اصولیان اساساً بدان نمی‌پردازند.

اجمال نیز یا اجمال کلی است یا اجمال جزئی که در مشترک لفظی یافت می‌شود (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۱۹-۱۲۲). از اینجا می‌توان قرائن را از لحاظ تأثیر چند گونه قرار داد. اثر قرائن در نص فقط «تکمیل» است؛ اثر قرائن در ظاهر «تأکید» یا «تأویل» یا «تکمیل» است؛ اثر قرائن در مجمل به اجمال کلی فقط «تفسیر» است؛ اثر قرائن در مجمل به اجمال جزئی فقط «ترجیح» است؛ اما الفاظ متشابه اساساً قرائن در آنها اثری ندارد. بنابراین، این قرائن را می‌توان به پنج قسم تقسیم کرد: قرائن تأکیدی، تکمیلی، تفسیری، ترجیحی، و تأویلی.

۱. قرائن تأکیدی

مثلاً طائر در آیه ۳۸ انعام ظهور در پرنده دارد و به دنبالش «یطیر بجناحیه» قرینه تأکیدی بر اراده همین ظهور و اراده‌نکردن مجاز است (همان: ۱۲۷؛ به نقل از: محمد بن احمد سرخسی، اصول سرخسی: ۲۸/۲). نیز در آیه «یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار» (انفال: ۱۵۰) نهی ظهور در تحریم دارد؛ و در ادامه عبارت «و من یولهم یومئذ دبره ... فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم» قرینه بر اراده همین ظهور است (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۲۸؛ به نقل از ابن‌قیم، اعلام الموقعین: ۱۰۷/۳). نیز در آیه «یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض» صیغه امر ظهور در وجوب دارد و جمله «هو اذی» قرینه بر اراده همین ظهور است، با این تفاوت که در دو مثال قبل قرینه تأکیدی به حدی بود که دلالت ظنی را به سرحد قطعی می‌رساند، ولی در مثال سوم هر چند ظهور را تأکید می‌کند، آن را به سرحد قطع نمی‌تواند برساند (همان).

اما اثر قرینه تأکیدی قطع‌آور آن است که جلوی تأویل را می‌گیرد و از این‌رو برخی اصولیان (همان: ۱۳۲) گفته‌اند هر چند نصوص (یعنی ادله قطعی‌الدلالة) بسیار کم و عزیزالوجودند و بیشتر الفاظ شرعی از قبیل ظواهرند، در عین حال غالب آنها تأویل‌پذیر نیستند. اثر دیگر قرائن تأکیدی اعم از قطع‌آور و غیرقطع‌آور آن است که می‌تواند سبب ترجیح ظهور دلیل لفظی به هنگام تعارض با ظهور دیگر شود (جوینی، ۱۴۱۸: ۲۷۸/۱).

۲. قرائن تأویلی

موارد صحیح تأویل که قرینه سبب آن می‌شود، متعدد است، مثل مجازیت، تخصیص عام، تقييد مطلق، ادعای اضممار (چون اصل آن است که چیزی در تقدیر نباشد و برای هر معنایی لفظی

موجود باشد)، ادعای ترادف (چون اصل تباین معانی الفاظ است)، ادعای تأکید (چون اصل تأسیسی بودن معنا است) و ادعای تقدیم و تأخیر (چون اصل ترتیب است) (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۳۳، به نقل از: محمد بن احمد تلمسانی، مفتاح الوصول: ۷۴؛ ابن نجار، شرح الکواکب المنیر: ۲۹۴/۱).

۳. قرائن تکمیلی

قرینه که معنای لفظ قطعی الدلالة یا ظنی الدلالة را تکمیل می‌کند، چند گونه است:

اول: تکمیل از طریق توسعه و تعمیم با نظر به تعلیل حکم؛ مثل حدیث نبوی منقول از اهل سنت «لا یقضین حکم بین اثنین و هو غضبان» (بخاری، ۱۴۱۰: ۷۱/۸۵) به قرینه «و هو غضبان» که به نوعی در موضع تعلیل حکم است، می‌توان از طریق قیاس، حکم را سرایت داد به همه حالاتی که مانند حالت غضب، زمینه خطای در داوری وجود دارد، مثل حالت گرسنگی شدید یا احساس درد یا در حالت خواب‌آلودگی که اینجا تعمیم حکم به سبب قیاس است؛ ولی اگر قید «و هو غضبان» نبود چنین تعمیمی پیدا نمی‌شود.

دوم: تکمیل از طریق توسعه و تعمیم با نظر به لازم معنا؛ قرینه لزوم به چند گونه متصور است؛ یک نمونه روشن آن کشف لازم معنا از طریق مفهوم مخالف برای جمله شرطیه است، و نمونه دیگر کشف لازم معنا از طریق مقدمیت است؛ مثل «اصعد السطح» که دلالت بر قراردادن نردبان دارد. در این موارد دلالت التزامی به دلالت مطابقی لفظی اضافه می‌شود و مدلول لفظ را توسعه می‌دهد (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۳۹، به نقل از: ابوالحسین بصری، المعتمد: ۳۴۸/۲)؛ و هرچند عقل در کشف معنای لفظ در این موارد کارایی دارد، معنا در عین عقلی بودن وابسته به لفظ است (همان: ۱۳۹، به نقل از: ابوحامد غزالی، المستصفی: ۲۶۷/۲).

سوم: تکمیل از طریق بیان خصوصیات در نص دیگر؛ در اینجا قرینه‌ای که مدلول را تکمیل می‌کند همان اقتران و ترکیب دو نص است. نمونه‌ای از آن درباره کمترین زمان بارداری پیش‌تر گفته شد و نمونه دیگرش آیه «انا نحن نزلنا الذکر» (حجر: ۹) است که به قرینه آیه «ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث» (انبیاء: ۲) دلالت می‌کند که قرآن حادث است، چنان‌که معتزله می‌گویند؛ و مثل «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (بقره: ۱۸۵) در کنار «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» (قدر: ۱) که به قرینه ترکیب، دلالت بر وجود لیلۃ القدر در رمضان دارد (بصری، ۱۴۰۳: ۳۴۷/۲). البته گفتیم که اقتران در این موارد اعتباری است؛ یعنی مخاطب خود این اقتران را ایجاد می‌کند. بنابراین، فخر رازی آن را در قالب استدلال منطقی ذکر کرده است (فخر رازی، ۱۴۱۸: ۱۷۹/۱).

۴. قرائن تفسیری

این نوع قرینه جایی می‌آید که نص اول متضمن حکم کلی باشد و به لحاظ ذکر نشدن خصوصیات و جزئیات حکم، نوعی اجمال پیدا می‌کند. طبعاً قرینه رفع اجمال در اینجا باید سمعی یا مستند به سمع باشد، مثل قیاس یا اجماع یا قول صحابی. پس جای عقل‌گرایی محض تحت عنوان «رأی» نیست؛ مثلاً «اقیموا الصلاة» و «اتوا الزکاة» و «لله علی الناس حج البیت» نصوصی مجمل‌اند و سیره در چگونگی نماز و حج و پرداخت مقدار زکات قرینه تفسیری بر رفع این اجمال است. همچنین، مثل آنکه در نصی گفته شود خون هر مسلمان محترم است مگر آنکه اسلام ریختن خون او را جایز بدانند و نصوص دیگر بیان می‌کنند که به هنگام ارتکاب قتل و تقاضای قصاص یا ارتکاب زنا یا افساد فی الارض خون مسلمان هدر است (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۴۷).

آنچه محل تأمل است، اصل وجود قرینیت در اینها است. نهایت توجیهی که برای تأثیر قرینه ترکیب در دلالت هر یک از دو نص و تکمیل و توسعه معنای آنها می‌توان گفت آن است که هر یک از دو مقدمه بدون انضمام دیگری، بر معنایی بدون اشاره به خصوصیاتش دلالت دارد و پس از ترکیب است که این خصوصیات کشف می‌شود (همان). مثلاً «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» (قدر: ۱) پس از ترکیب می‌فهماند که قرآن در شب قدری که داخل ماه رمضان است نازل شده و «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (بقره: ۱۸۵) پس از ترکیب می‌فهماند که قرآن در شب قدر از ماه رمضان نازل شده است، ولی ممکن است کسی بگوید که این توسعه دلالتی از حد دلالت لفظی بیرون است و نوعی استدلال منطقی از ترتیب مقدمات است.

به‌علاوه، در برخی مثال‌ها حتی استنتاج منطقی نیز به نظر مخدوش آمده است، درباره آیاتی که از ترکیب آنها کمترین زمان بارداری برداشت شده است، برخی محققان (صفوی، ۱۳۸۹: ۵۸-۶۷) گفته‌اند آیه «حمله و فصاله ثلاثون شهراً» (احقاف: ۱۵) اساساً قضیه شخصیه خارجی است و هیچ ارتباط معنایی با آیات اکمال رضاع ندارد (یعنی آیه ۱۴ سوره لقمان «و فصاله فی عامین» و آیه ۲۳۳ سوره بقره «والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین»). این اشکال ما را ملتفت بدین نکته می‌کند که بر مبنای نظریه انسجام متون دینی، اگر جمع دلالتی صورت می‌گیرد باید جهت دلالت نصوص را نیز لحاظ کرد.

۵. قرائن ترجیح

این نوع قرینه برای رفع اجمال و تردید در مشترک لفظی می‌آید؛ مثلاً درباره آیه «والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثه قروء» (بقره: ۲۲۸) برخی شافعیان می‌گویند چون قاعده ادبی داریم که عدد و

معدود در تذکیر و تأنیث مخالف هم هستند، تاء تأنیث در عدد قرینه است که قرء به معنای طهر است نه حیض؛ چون کلمه «طهر» مذکر و کلمه «حیض» مؤنث است (ایمن، ۱۴۳۱: ۱۴۹). از میان اقسام تأثیر که برای قرینه یاد می‌شود مهم‌ترین اثر مربوط به قرائنی است که سبب شکسته‌شدن ظهور لفظی در ناحیه ذوالقرینه و صرف لفظ از معنای حقیقی و موضوع‌له به سوی معنای مجازی می‌گردد. معنای تأثیر قرینه در این موارد، تقدم ظهور قرینه بر ظهور ذوالقرینه است. با این همه تعجب است که فخر رازی در بحث از دلیل حجیت اجماع، یعنی آیه «و من یشاقق الله من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوّه ما تولّی» (انفال: ۱۳) می‌گوید لفظ عمومیت دارد و دلیل تخصیص، قرینه عرفیه است و «الدلالة اللفظية راجحة على القرينة العرفية»؛ پس عموم آیه تخصیص نمی‌خورد (فخر رازی، ۱۴۱۸: ۶۲/۴).

تقسیمات قرینه نزد شیعه

۱. **قرینه متصل و منفصل:** قسم اول قرینه‌ای است که انعقاد ظهور از آغاز مطابق آن باشد. منظور در اینجا انعقاد ظهور تصدیقی، یعنی اراده استعمالی یا جدی است و قسم دوم آن است که بعد از تمام‌شدن سخن و انعقاد ظهور می‌آید و از قبیل مقیدات سخن نیست. تمام قرائن عقلی بدیهی، عرفی، مقامی و ارتکازی از قبیل قرائن متصل‌اند. چون این‌گونه قرائن مربوط به نحوه فهم انسان است و فهم معنای لفظ بر اساس معلومات و سرمایه‌های علمی از آغاز شکل می‌گیرد. اما قرائن عقلی غیربدیهی یعنی نظری که با استدلال فهمیده می‌شود و بدون مقدماتش در ذهن ما آماده نیست، از قبیل قرائن منفصل است (صدر، ۱۳۹۵: ۱۴۵).

قرینه لفظی می‌تواند متصل یا منفصل باشد. ملاک اتصال و انفصال، قواعد زبان عرفی است. قرینه منفصل ظهور تصدیقی دوم و اراده جدی را (در مقابل اراده شوخی و اراده تقید) معین می‌کند. اگر متکلم در حال جدیت باشد و قصد مزاح نداشته باشد، این حال او قرینه متصل بر آن است که اراده جدی همان اراده استعمالی است و اگر قرینه برای تصرف در مدلول وضعی سخن نباشد، اراده استعمالی مطابق مدلول وضعی و تصویری خواهد بود؛ بنابراین دو چیز است که اراده جدی را می‌تواند عوض کند: یکی وجود حالت مزاح در متکلم که قرینه متصل است و دیگری وجود مخصص یا مقیدی به صورت قرینه لفظی منفصل. تعبیر اصولیان (واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۰۹: ۳۵۱/۳؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷: ۱۶۶/۷؛ تقوی اشتهاردی، ۱۳۷۶: ۱۲۷/۳؛ مظفر، ۱۳۸۳: ۱۳۲/۱؛ فیاض، ۱۴۳۱: ۱۶۴/۵) آن است که قرینه متصله مانع انعقاد ظهور تصدیقی است؛ ولی قرینه منفصل مانع

انعقاد نیست، بلکه مانع حجیت است؛ پس ظهور تصدیقی منعقد می‌شود ولی با وجود قرینه منفصل برخلافش، به حجیت نمی‌رسد.

۲. قرینه لفظی و لبی: قسم اول از جنس الفاظ است و قسم دوم از جنس الفاظ نیست؛ مثل قرینه عقلی، عرفی، ارتکازی، مقامی و حالی و مثل قرینیت فعل معصوم و سیره معصوم و مثل قرینیت اجماع (خویی، ۱۴۱۷: ۱۶۶/۱؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷: ۱۵۵/۲ و ۳۲۶ و ۲۶۴/۴).

۳. قرینه معینه و قرینه صارفه: قسم اول برای تعیین یکی از معانی موضوع له در صورت تحقق اشتراک لفظی به کار می‌رود و قسم دوم برای روی گرداندن ذهن از معنای حقیقی به سوی معنای مجازی (رشتی، بی تا: ۹۴؛ مجاهد، ۱۲۹۶: ۵۸؛ حکیم، ۱۴۱۴: ۱۶۵/۱) محل بحث درباره اثر قرائن در شکل‌گیری ظهور، بیشتر مربوط به قرینه صارفه است. آنچه اصولیان درباره تطابق دلالت‌های سه‌گانه (دلالت تصویری و دلالت تصدیقی اول و دوم) یا تطابق نداشتن آنها گفته‌اند عمدتاً با قرائن صارفه تطبیق می‌کند نه قرائن معینه (طوسی، ۱۴۱۷: ۴۶/۱؛ قمی، ۱۴۳۰: ۴۰ و ۵۸؛ اصفهانی، ۱۴۲۹: ۲۴-۱۵۰ و ۳۵۲؛ انصاری، ۱۴۱۶: ۱۳۵/۱؛ خراسانی، ۱۴۱۳: ۲۳؛ بروجردی، ۱۴۱۷: ۱۳۴/۴؛ حکیم، ۱۴۰۸: ۵۲/۱؛ فیاض، ۱۴۳۱: ۲۳۶/۱).

۴. قرینه قطعی و ظنی: قسم اول برای مخاطب قطع به مدلول تصدیقی ایجاد می‌کند و قسم دوم بیشتر از ظن افاده نمی‌کند (واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۰۹: ۳۵۱/۳). طبعاً قرینه قطعی و ظنی می‌تواند لفظی یا غیرلفظی، و نیز متصل یا منفصل تصور شود؛ مثلاً درک عقلی قطعی بدیهی قرینه متصل بر آن است که در آیات متشابه قرآن مثل «الرحمن علی العرش استوی» مراد استوای مادی و مکانی نیست.

قرینه ظنی اگر دلالتش به حد ظهور برسد، معتبر است؛ مثل قرینیت وقوع امر در عقیب حضر، ولی اگر اصل قرینیت آن مشکوک باشد، معتبر نیست. برخی اصولیان تصریح کرده‌اند که درباره قرینه هیچ کس شرط نکرده است که قطع‌آور باشد و علم به مراد را حاصل کند (رشتی، بی تا: ۹۳؛ اصفهانی، ۱۴۲۹: ۲۸۹؛ آشتیانی، ۱۴۲۹: ۵۲۲/۱).

۵. قرینه شخصی و نوعی: قسم اول نزد شخص مخاطب قرینیت و قسم دوم نزد نوع مخاطبان قرینیت دارد. گاه از قرینیت دلیل حاکم برای دلیل محکوم، به عنوان «قرینیت شخصی» یاد شده است و این بر اساس آن است که مولا به ادعا و به عنایت شخصی خودش می‌خواهد در افراد موضوع تصرف کند و افرادی را که به حقیقت در موضوع دلیل محکوم داخل‌اند، خارج، و افرادی را که خارج‌اند، داخل کند؛ مثلاً می‌گوید «الزاهد عالم» یا می‌گوید «الفاسق لیس بعالم» و

اینها قرینه شخصی برای فهم مراد جدی در سخن اولش است که گفته «اکرم العلماء» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷: ۱۶۹/۷؛ فیاض، ۱۴۳۱: ۳۲۴/۵؛ قطیفی، ۱۴۱۴: ۲۳؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۱: ۱/۶۶۴) ولی قرینیت شخصی منحصر به موارد وجود نسبت حکومت میان دو دلیل نیست؛ بنابراین، قرینیت محکمات قرآن برای تفسیر متشابهات از قبیل قرائن شخصی شمرده شده است؛ چون شخص متکلم چنین رابطه‌ای را قرار داده است با اینکه عرفاً و نوعاً خصوصیت نظر داشتن یک دلیل به دلیل دیگر وجود ندارد.

اما قرینه نوعیه چیست؟ باید گفت قرینه نوعیه همه قرائن لفظی یا غیر لفظی است که نزد نوع مردم قرینیت دارد و متکلم نیز بر این نوع قرینیت اعتماد می‌کند؛ بنابراین قرینیت نوعی در همه موارد تقیید، تخصیص و همه مواردی که رابطه اظهاریت دیده می‌شود وجود دارد (ایروانی، ۲۰۰۷: ۳۹۵/۱)، چنان‌که در موارد وجود انصراف نیز هست؛ حتی قرائن عقلی و از جمله آنها قرینه حکمت را نیز می‌توان قرینه نوعی خواند (خراسانی، ۱۴۱۳: ۹۳/۲).

اما تقسیمات دیگری نیز برای قرینه ذکر شده است که کمتر محل توجه است و تأثیری در استظهار ندارد یا با وجود تقسیمات سابق از آنها بی‌نیازیم مثل:

۶. **قرینه شرعی و غیر شرعی:** قسم اول قرینه‌ای است که نزد اهل شرع قرینه‌بودنش شناخته شده است و این بر اساس شناخت آنان از تعالیم دینی و احکام شرعی است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود با آب لباس متنجس را تطهیر کن، قرینه شرعی داریم که مراد آب طاهر است (طوسی، ۱۴۱۷: ۳۷۰/۱).

به نظر ما، اصطلاح خاص و دقیقی در اینجا وجود ندارد. ما می‌توانیم نصوص شرعی لفظی، اعم از متصل و منفصل، یا دلیل لبی شرعی مثل اجماع و ارتکاز شرعی را از قبیل قرائن شرعی بدانیم؛ و در عین حال می‌توانیم اینها را از قبیل قرائن غیر شرعی بدانیم. چون اهل لغت، یعنی غیر متشرعه نیز بر آنها اعتماد می‌کنند.

۷. **قرینه داخلی و خارجی:** قسم اول آن است که در ضمن جمله، به ظاهر یا به تقدیر موجود و از قبیل مدلولات لفظی باشد و قسم دوم آن است که در ضمن سخن نباشد یا از قبیل مدلولات لفظی نباشد؛ پس همه قرائن غیر لفظی و همه قیدهای لفظی منفصل از قبیل قرینه خارجی اند. از آن جمله می‌توان مقدمات حکمت، عقل، و عادت را نام برد (خوبی، ۱۴۱۷: ۵۸/۱ و ۵۲۱؛ رشتی، بی‌تا: ۵۳؛ موسوی قزوینی، ۱۳۷۱: ۳۳۱؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸: ۳۹۵/۴).

نتیجه

بحث از قرائن و نحوه دلالت لفظ به سبب دخالت قرینه بدون بیان تعریفی از قرینه و ضابطه تفکیک آن از ذوالقرینه میسر نیست. برخی معاصران اهل سنت از وجود سه رکن در تعریف قرینه سخن گفته‌اند: ۱. اقتران، ۲. وجود ذوالقرینه، ۳. تأثیر.

اصولیان شیعه شش ضابطه برای تفکیک قرینه از ذوالقرینه مطرح کرده‌اند: ۱. استقلال/فقدان استقلال دلالت، ۲. سببیت/فقدان سببیت برای دلالت دلیل دیگر، ۳. وجود/فقدان لسان تفسیر و نظارت، ۴. وجود/فقدان فهم عرفی از قرینیت، ۵. وجود/فقدان دلالت بر اساس وضع، ۶. قرارگرفتن/نگرفتن در جایگاه ارکان جمله.

این ضوابط شش‌گانه قابل جمع است و در نهایت باید گفت قرینه در برابر وضع، هرچند به فهم عرفی شناخته می‌شود، ولی ملاک این فهم عرفی آن است که قرینه در جایگاه ارکان کلام نیست و استقلال در دلالت ندارد و اثرش تصرف در دلالت ذوالقرینه و دارا بودن لسان تفسیر و نظارت است. اما در علم اصول بحث دیگری درباره مواردی که شک در اصل وجود قرینه یا قرینیت موجود پدید می‌آید، نیز وجود دارد که در اینجا اولاً تفکیک میان قرائن متصل و منفصل شده، و ثانیاً از ارتباط اصل فقدان قرینه با اصل ظهور و ارجاع یکی به دیگری سخن گفته شده است. نتیجه این بحث به لحاظ تلاش اصولیان برای به حجیت رساندن ظهور و بررسی موارد اجمال در دلالت دلیل لفظی بسیار مهم است و ابعادی از نظریه اصولیان درباره تفسیر متن را روشن می‌کند.

پس از بحث درباره ماهیت قرینه و بحث دیگر درباره اصل اولی به هنگام شک در قرینه یا قرینیت قرینه، بحث سوم درباره نحوه تقسیم‌بندی قرائن از دیدگاه اصولیان باید مطرح شود.

در تقسیم‌بندی متقدمان اهل سنت و سپس در تقسیم‌بندی اصولیان شیعه، تنوع قرائن به لحاظ جنس قرینه محل توجه بوده و از تأثیر هر گونه قرینه ذیل ماهیت قرینه اجمالاً بحث شده است. در اینجا هفت نوع تقسیم‌بندی دیده می‌شود ولی در تقسیم‌بندی برخی محققان معاصر اهل سنت قرائن به لحاظ تأثیری که در دلالت ذوالقرینه دارند به پنج قسمت تقسیم شده‌اند که برخی از آنها محل مناقشه و نقد است.

در مقایسه میان دیدگاه‌های مختلف درباره تقسیم‌بندی قرائن باید گفت دلالت‌شناسی الفاظ در منابع نقلی نیازمند هر دو کار، یعنی شناخت جنس قرائن و شناخت نحوه تأثیر آنها است و تلاش اصولیان از مذاهب مختلف در اینجا مکمل یکدیگر و در جهت ایجاد مرزی میان اجمال دلیل و ظهور لفظی آن است و ابعادی از کیفیت تفسیر متن با نظر به قرائن را نشان می‌دهد.

منابع

قرآن کریم.

- آشتیانی، محمد حسن (۱۴۲۹). بحر الفوائد فی شرح الفرائد، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
- آمدی، سیف‌الدین علی بن محمد (۱۴۰۵). الاحکام فی اصول الاحکام، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- اصفهانى، محمدتقی (۱۴۲۹). هداية المسترشدين: شرح معالم الاصول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الثانية.
- انصاری، مرتضی (۱۴۱۶). فرائد الاصول، قم: جامعه مدرسين، چاپ پنجم.
- ایروانی، باقر (۲۰۰۷). الحلقة الثالثة فی اسلوبها الثاني، قم: قلم، چاپ اول.
- ایمن، علی صالح (۱۴۳۱). القرائن والنص، بیروت: المعهد العالمی للفکر الاسلامی، الطبعة الاولى.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۰). صحيح بخاری، قاهره: بی نا، الطبعة الثانية.
- بروجردی، محمدتقی (۱۴۱۷). نهاية الافکار: تقریرات محقق عراقی، قم: جامعه مدرسين، چاپ سوم.
- بزدوی، علی بن محمد (۲۰۱۱). اصول البزدوی: کنز الوصول الی معرفة الاصول، کراچی: مطبعة جاوید.
- بصری، ابو الحسین محمد بن علی (۱۴۰۳). المعتمد فی اصول الفقه، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.
- تقوی اشتهاردی، حسین (۱۳۷۶). تنقیح الاصول: تقریرات امام خمینی، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- جوینی (۱۴۱۸). البرهان فی اصول الفقه، بیروت: دار الکتب العلمیة، الطبعة الاولى.
- حسینی میلانی، علی (۱۴۲۸). تحقیق الاصول: تقریرات درس وحید خراسانی، قم: نشر الحقائق، چاپ دوم.
- حکیم، سید محسن (۱۴۰۸). حقائق الاصول: تعلیقه علی کفاية الاصول، قم: بصیرتی، چاپ پنجم.
- حکیم، سید محمد سعید (۱۴۱۴). المحکم فی اصول الفقه، قم: مؤسسة المنار، الطبعة الاولى.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۳). کفاية الاصول، حواشی: مشکینی، قم: لقمان، چاپ اول.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷). اجود التقريرات: تقریرات درس میرزای نائینی، قم: مطبعة عرفان.
- رشتی، میرزا حبیب‌الله (بی تا). بدائع الافکار، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ اول.
- زرکشی، محمد بن بهادر (بی تا). البحر المحيط فی اصول الفقه، کویت: دار الصفوة.
- صدر، سید محمدباقر (۱۳۹۵). المعالم الجديدة، نجف: مكتبة النجاح، الطبعة الاولى.
- صفوی، سید محمدرضا (۱۳۸۹). «پژوهشی درباره اقل حمل در قرآن»، در: بینات، ش ۲ (۶۷)، ص ۵۷-۷۴.
- طباطبایی قمی، تقی (۱۳۷۱). آراءنا فی اصول الفقه، قم: محلاتی، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷). عدة الاصول، قم: محمدتقی علاقبندان، چاپ اول.
- عبدالساتر، حسن (۱۴۱۷). بحوث فی علم الاصول: تقریرات درس شهید صدر، بیروت: الدار الاسلامیة، الطبعة الاولى.

- غزالی، ابو حامد محمد (۱۴۱۷). المستصفی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۱۸). المحصول، بی‌جا: مؤسسه الرسالۃ، الطبعة الثالثة.
- فرحی، سید علی (۱۴۳۰). تحقیق فی القواعد الفقہیة، قم: جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چاپ اول.
- فیاض، محمد اسحاق (۱۴۳۱). محاضرات فی اصول الفقہ: تقریرات محقق خویی، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی، چاپ اول.
- قطیفی، سید منیر (۱۴۱۴). الرافد: تقریرات سید علی سیستانی، قم: دفتر آیت‌الله سیستانی، چاپ اول.
- قمی، غلام‌رضا (۱۴۲۸). فلاند الفرائد: تعلیقہ فراند الاصول، قم: مؤسسه میراث نبوی، چاپ اول.
- قمی، میرزا ابوالقاسم (۱۴۳۰). القوانین المحکمة فی الاصول، قم: نشر احیاء الکتب الاسلامیة.
- کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۴۱۷). فوائد الاصول: تقریرات درس میرزای نائینی، قم: جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم.
- متقی هندی، علی (۱۴۱۹). کنز العمال، بیروت: مؤسسه الرسالۃ.
- مجاهد، سید محمد (۱۲۹۶). مفاتیح الاصول، قم: مؤسسه آل‌البتیت، چاپ اول.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۳). اصول الفقہ، قم: اسماعیلیان، چاپ سیزدهم.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۴۱۵). مناهج الوصول الی علم الاصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
- موسوی قزوینی، ابراهیم (۱۳۷۱). ضوابط الاصول: تقریرات شریف العلماء، قم: بی‌نا، چاپ سنگی.
- واعظ حسینی بهسودی، محمدرسور (۱۴۰۹). مصباح الاصول: تقریرات درس محقق خویی، قم: مکتبه الداوری، چاپ اول.
- هاشمی شاهرودی، سید محمد (۱۴۱۷). بحوث فی علم الاصول: تقریرات شهید صدر، قم: مؤسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی، چاپ سوم.
- هاشمی شاهرودی، سید محمد (۱۴۳۱). اضواء و آراء، قم: نشر مؤسسه دایره‌المعارف فقه.

References

The Holy Quran.

Abd al-Sater, Hasan. 1996. *Bohuth fi Elm al-Osul: Taghrirat Dars Shahid Sadr (Discussions of the Principles of Jurisprudence: Lesson Transcripts of Martyr Sadr)*, Beirut: Islamic House, First Edition. [in Arabic]

Amedi, Seyf al-Din Ali ibn Mohammad. 1984. *Al-Ehkam fi Osul al-Ahkam (Ruling on the Principles of Rulings)*, Beirut: Scientific Books House. [in Arabic]

Ansari, Morteza. 1995. *Faraed al-Osul*, Qom: Teachers Association, Fifth Edition. [in Arabic]

Ashtiyani, Mohammad Hasan. 2008. *Bahr al-Fawaed fi Sharh al-Faraed*, Beirut: Institute of Arabic History. [in Arabic]

Ayman, Ali Saleh. 2010. *Al-Gharaen wa al-Nas (Context and Text)*, Beirut: International Institute of Islamic Thought, First Edition. [in Arabic]

Basari, Abu al-Hoseyn Mohammad ibn Ali. 1982. *Al-Motamad fi Osul al-Feghh (Trusted in the Principles of Jurisprudence)*, Beirut: Scientific Books House, First Edition. [in Arabic]

Bazdawi, Ali ibn Mohammad. 2011. *Osul al-Bazdawi: Kanz al-Wosul ela Marefah al-Osul*, Karachi: Jawid Press. [in Arabic]

Bokhari, Mohammad ibn Ismail. 1989. *Sahih Bokhari*, Cairo: n.pub, Second Edition. [in Arabic]

Borujerdi, Mohammad Taghi. 1996. *Nehayah al-Afkar: Taghrirat Mohaghegh Eraghi (Ultimate Thoughts: Lesson Transcripts of Mohaghegh Eraghi)*, Qom: Teachers Association, Third Edition. [in Arabic]

Fakhr Razi, Mohammad ibn Omar. 1997. *Al-Mahsul (The Product)*, n.p: Al-Resalah Institute, Third Edition. [in Arabic]

Farahi, Seyyed Ali. 2009. *Tahghigh fi Ghawaed al-Feghiyah (Research into the Rules of Jurisprudence)*, Qom: Qom Seminary Teachers Association, First Edition. [in Arabic]

Fayyaz, Mohammad Eshagh. 2010. *Mohazerat fi Osul al-Feghh: Taghrirat Mohaghegh Khoyi (Lessons in the Principles of Jurisprudence: Transcripts of Mohaghegh Khoyi)*, Qom: Institute for the Revival of the Works of Imam Khoyi, First Edition. [in Arabic]

Ghatifi, Seyyed Monir. 1993. *Al-Rafed: Taghrirat Seyyed Ali Sistani (Tributary: Lesson Transcripts of Seyyed Ali Sistani)*, Qom: Ayatollah Sistani Office, First Edition. [in Arabic]

- Ghazali, Abu Hamed Mohammad. 1996. *Al-Mostasfa*, Beirut: Scientific Books House. [in Arabic]
- Hakim, Seyyed Mohammad Said. 1993. *Al-Mohkam fi Osul al-Feghh*, Qom: Al-Menar Institute, First Edition. [in Arabic]
- Hakim, Seyyed Mohsen. 1987. *Haghaegh al-Osul: Taligheh ala Kefayah al-Osul*, Qom: Basirati, Fifth Edition. [in Arabic]
- Hashemi Shahrudi, Seyyed Mohammad. 1996. *Bohuth fi Elm al-Osul: Taghriyat Shahid Sadr (Discussions of the Principles of Jurisprudence: Lesson Transcripts of Martyr Sadr)*, Qom: Institute for Encyclopedia of Islamic Jurisprudence, Third Edition. [in Arabic]
- Hashemi Shahrudi, Seyyed Mohammad. 2010. *Azwa wa Ara (Lights and Views)*, Qom: Publication of the Encyclopedia of Jurisprudence Institute. [in Arabic]
- Hoseyni Milani, Ali. 2007. *Tahghigh al-Osul: Taghriyat Dars Wahid Khorasani (Realization of Principles: Lesson Transcripts of Wahid Khorasani)*, Qom: Publication of Facts, Second Edition. [in Arabic]
- Irawani, Bagher. 2007. *Al-Halghah al-Thaalthah fi Oslubeha al-Thani (Third Episode in Its Second Style)*, Qom: Ghalam, First Edition. [in Arabic]
- Isfahani, Mohammad Taghi. 2008. *Hedayat al-Mostarshedin: Sharh Maalem al-Osul (Guidance of the Guided: An Explanation of the Book Maalem al-Osul)*, Qom: Islamic Publishing Institute, Second Edition. [in Arabic]
- Joweyni. 1997. *Al-Borhan fi Osul al-Feghh (Argument in the Principles of Jurisprudence)*, Beirut: Scientific Books House, First Edition. [in Arabic]
- Kazemi Khorasani, Mohammad Ali. 1996. *Fawaed al-Osul: Taghriyat Dars Mirzay Naini (The Benefits of the Principles of Jurisprudence: Transcripts of Mirzay Naini's Lessons)*, Qom: Qom Seminary Teachers Association. [in Arabic]
- Khorasani, Mohammad Kazem. 1992. *Kefayah al-Osul*, Annotated by Meshkini, Qom: Loghman, First Edition. [in Arabic]
- Khoyi, Seyyed Abolghasem. 1996. *Ajwad al-Taghriyat: Taghriyat Dars Mirzay Naini (Best Transcripts: Lesson Transcripts of Mirzay Naini)*, Qom: Al-Erfan Press. [in Arabic]
- Mojahed, Seyyed Mohammad. 1917. *Mafatih al-Osul*, Qom: Al al-Bayt Institute, First Edition. [in Arabic]
- Mottaghi Hendi, Ali. 1998. *Kanz al-Ommal (The Treasure of Workers)*, Beirut: Al-Resalah Institute. [in Arabic]

- Mozaffar, Mohammad Reza. 2004. *Osul al-Feghh (Principle of Jurisprudence)*, Qom: Ismailiyan, 13th Edition. [in Arabic]
- Musawi Ghazwini, Ibrahim. 1992. *Zawabet al-Osul: Taghrirat Sharif al-Olama (Criteria of the Principles of Jurisprudence: Transcripts of Sharif al-Olama)*, Qom: n.pub, Lithography. [in Arabic]
- Musawi Khomeini, Seyyed Ruhollah. 1994. *Manahej al-Wosul ela Elm al-Osul (Methods of Access to the Science of the Principles of Jurisprudence)*, Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeyni's Works, First Edition. [in Arabic]
- Qomi, Gholam Reza. 2007. *Ghalaed al-Faraed: Talighah Faraed al-Osul*, Qom: Prophetic Heritage Institute, First Edition. [in Arabic]
- Qomi, Mirza Abolghasem. 2009. *Al-Qawanin al-Mohkamah fi al-Osul (Stable Laws in the Principles of Jurisprudence)*, Qom: The Revival of Islamic Books Publishing.. [in Arabic]
- Rashti, Mirza Habibollah. n.d. *Badae al-Afkar (Innovations of Thoughts)*, Qom: Al al-Bayt Institute, First Edition. [in Arabic]
- Sadr, Seyyed Mohammad Bagher. 1975. *Al-Maalem al-Jadidah (New Landmarks)*, Najaf: Salvation Press, First Edition. [in Arabic]
- Safawi, Seyyed Mohammad Reza. 2010. "Pajuheshi darbareh Aghal Haml dar Quran (Research on the Least Pregnancy in the Quran)", in: *Bayyenat*, no. 2 (67), pp. 57-74. [in Farsi]
- Tabatabayi Qomi, Taghi. 1992. *Araona fi Osul al-Feghh (Our Views on the Principles of Jurisprudence)*, Qom: Mahallati, First Edition. [in Arabic]
- Taghawi Eshtehardi, Hoseyn. 1997. *Tanghih al-Osul: Taghrirat Imam Khomeini (Revision of Principles: Lesson Transcripts of Imam Khomeini)*, Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works, First Edition. [in Arabic]
- Tusi, Mohammad ibn Hasan. 1996. *Oddah al-Osul*, Qom: Mohammad Taghi Alaghebandan, First Edition. [in Arabic]
- Waez Hoseyni Behsudi, Mohammad Sorur. 1988. *Mesbah al-Osul: Taghrirat Dars Mohaghghhegh Khoyi (Lamp of the Principles of Jurisprudence: Lesson Transcripts of Mohaghghhegh Khoyi)*, Qom: Al-Dawari Press, First Edition. [in Arabic]
- Zarkeshi, Mohammad ibn Bahador. n.d. *Al-Bahr al-Mohit fi Osul al-Feghh (The Vast Sea in the Principles of Jurisprudence)*, Kuwait: Al-Safwah House. [in Arabic]